یادکردی از شگفت انگیزترین عملیات ۸ سال دفاع مقدس

فتح فاو را باید تعریفی دوباره کنیم

■ علیرضا محمدی

آخرین دهه بهمن ماه ۱۳۶۴ عملیات والفجر ۸ در جنوبی‌ترین نقطه مرزهای مشترک ایران و عراق انجام گرفت. والفجر ۸ از ۲۰ بهمن با عملیات فریب رزمندگان در جزیره ام‌الرصاص آغاز شد و سپس محور اصلی والفجر ۸ با حرکت غواص‌ها به سمت سواحل شبه جزیره فاو انجام گرفت و بندر استراتژیک فاو طی ۴۸ ساعت تصرف شد. اما نبردها برای حفظ این شبه جزیره تا ۷۵ روز دیگر ادامه یافت.

عملیات والفجر ۸ شگفت انگیزترین عملیات دوران دفاع مقدس است. اخیراً که سردار عباس نیلفروشان معاون عملیات سپاه در خصوص این عملیات سخن می‌گفت، به شگفتی کارشناسان کشور کره شمالی در خصوص این عملیات اشاره کرد و گفت: سال ۱۳۶۸ که دوره دافوس را پشت سر می‌گذاشتیم، تعدادی از نظامیان کره‌شمالی به ایران آمده بودند. مسئول ما سعی داشت کلیاتی از دفاع مقدس را به آنها ارائه بدهد. اما به هرکجای دفاع مقدس که اشاره می‌کرد، آنها دوباره بحث را به والفجر ۸ می‌کشاندند.

سردار نیلفروشان ادامه داد: برای افسران کره‌ای بسیار جای تعجب داشت که ما چطور توانستیم از این رودخانه عظیم عبور کنیم؟ چطور از نیروهای عمل کننده پشتیبانی کردیم و چطور توانستیم ۷۵ روز در میان بمباران شدید دشمن مقاومت کنیم؟ اینها سؤالاتی است که کارشناسان نظامی جهان پیرامون شگفتی عملیات والفجر ۸ از ما می‌پرسند و هنوز برای خیلی از آنها باورپذیر نیست که چطور چنین عملیات شگفت‌انگیزی با موفقیت به انجام رسیده است.

انتخاب هدف درست

در عملیات والفجر ۸ قبل از هر دشمنی، یک رودخانه عظیم پیش‌روی رزمندگان بود. عبور از آن و سپس نگهداشتن سرزمین‌های فتح شده در آن سوی اروند، مسئله‌ای بود که حتی بعثی‌ها هم هیچ وقت فکرش را نکرده بودند! اما آنچه باعث توفق نیروهای ایرانی در این امر خطیر شد، انتخاب هدف بود. اولاً ما با انتخاب شبه جزیره فاو، دشمن را غافلگیر کردیم و دوماً جاده مواصلاتی که عقبه نیروهای دشمن را به بندر فاو می‌رساند، از مقابل توپ‌ها و تانک‌های ما می‌گذشتند که از این طرف اروند، به خوبی روی جاده مواصلاتی دشمن در آن سوی شط دید داشتند.

لذا وقتی رزمندگان در دفاع مقابل یگان‌های زرهی دشمن مقاومت می‌کردند، هر ستون تانک عراقی که می‌خواست خودش را به محل درگیری برساند، باید از مقابل آتش ما عبور می‌کرد. به این ترتیب بسیاری از تانک‌های دشمن قبل از رسیدن به محل درگیری، روی جاده نابود می‌شدند.

عملیات والفجر ۸ در زمان وقوع، آورده‌های معنوی بسیاری را هم نصیب کشورمان کرد. گذشته از آنکه فاو به جهت دسترسی عراق به خلیج فارس بسیار برای این کشور اهمیت داشت، پیروزی در والفجر ۸ پس از چند عدم الفتح و پیروزی نسبی در عملیات بزرگ قبلی، صورت گرفته بود و به نوعی راهگشای ادامه جنگ در سال‌های پایانی آن شد.

اکنون که سال‌ها از انجام این عملیات می‌گذرد، هنوز حلاوت پیروزی در آن یاد و خاطره رزمندگان حاضر در این عملیات را نوازش می‌دهد. شاید اگر والفجر ۸ نیز به سرنوشت عملیاتی چون رمضان، والفجر مقدماتی و بدر دچار می‌شد، تاریخ جنگ طور دیگری نوشته می‌شد. از این روست که گفته می‌شود برای فتح فاو باید جایگاه ویژه‌ای در تاریخ جنگ باز کنیم. جایگاهی که آن را در یاد و خاطره نسل‌های بعد نیز جاودانه سازد.

بعد از فتح فاو روزنامه حریت ترکیه نوشت: «امروز صدام نه تنها امیدش در به دست آوردن گندم ری به یأس تبدیل شده، بلکه با خطر از دست دادن خرمای بغداد نیز روبه‌رو است.»

اگر شرق و غرب پس از والفجر ۸ و با آغاز سال ۶۵ تمام توان خود را برای حفظ صدام به کار نمی‌گرفتند، خرمای بغداد هم قابل فتح بود.

> برای افسران کره‌شمالی بسیار جای تعجب داشت که ما چطور توانستیم از این رودخانه عظیم عبور کنیم؟ چطور از نیروهای عمل کننده پشتیبانی کردیم و چطور توانستیم ۷۵ روز در میان بمباران شدید دشمن مقاومت کنیم؟ اینها سؤالاتی است که کارشناسان نظامی جهان پیرامون شگفتی عملیات والفجر ۸ از ما می‌پرسند و هنوز برای خیلی از آنها باورپذیر نیست که چطور این فتح بزرگ را کسب کردیم

گفت‌وگوی «جوان» با معصومه حسنی، مادر دانش‌آموز شهید سیدمحمدرضا غدیری

خود محمدرضا من را از شهادتش با خبر کرد!

اگر امکان دارد گفت‌وگو را از شهادت محمدرضا شروع کنیم، آخرین وداع‌تان چطور گذشت؟

فرزند شهیدم سیدمحمدرضا غدیری زمانی که به شهادت رسید دانش‌آموزی ۱۷ ساله بود. برای آخرین وداع خبر دادند پیکرش را به مسجد محلمان (محله خاوران) و مسجد امام زمان(عج) آورده‌اند. من در خانه نشسته بودم و خانم‌های فامیل و محل هم در خانه‌مان بودند که راهی مسجد شدم. وقتی وارد مسجد شدم تابوت شهید کنار منبر قرار داشت. بالای سرش رفتم. محمدرضا با همان لباس رزمش آرام خوابیده بود. دست کشیدم به سر و صورتش. وقتی دستش را لمس کردم، دیدم که دستش مشت شده است. به آرامی مشتش را باز کردم و دیدم که مقداری خاک به مشت دارد. انگار لحظه شهادتش به خاک چنگ زده بود. شباهتی به فردی فوت شده نداشت. انگار که بچه‌ام خوابیده باشد مشتش را دوباره جمع کرد. آن‌جا بود که حالم دگرگون شد. بعد از آن تابوت محمدرضا را به آمبولانس منتقل کردند. من هم همراه تابوت سوار آمبولانس شدم. دوستانش محمدرضا را در حلقه خودشان گرفته بودند. شهید حسین فصیحی از دوستان نزدیک محمدرضا بود و مدام عکاسی می‌کرد که عکس‌هایش در آلبوم عکس مسجد امام زمان(عج) موجود است. وقتی پیکر به بهشت زهرا(س) منتقل شد بار دیگر محمدرضا را دیدم. قبل از خاکسپاری درباره نحوه شهادتش روایت‌های مختلفی شنیده بودم اما آن جا خواستم بدانم بچه‌ام چطور به شهادت رسیده و ترکش به کجای بدنش اصابت کرده است که دیدم که ترکش یک خمپاره کمرش را شکافته و از سینه‌اش خارج شده است. از روی اورکتش، دست به محل اصابت ترکش گذاشتم و آن را نوازش کردم و سرانجام پیکر سیدمحمدرضا در قطعه ۲۹ بهشت زهرا(س) جایی که الان قبر سردار شهید صیاد شیرازی وجود دارد به خاک سپرده شد.

چطور از شهادت محمدرضا با خبر شدید؟

لحظه شهادت محمدرضا من در مسجد سر کلاس نهضت نشسته بودم. داشتم دیکته می‌نوشتم که ناگهان دردی در پهلویم احساس کردم. همه چیز ناگهانی بود. انگار که الهام شده باشد یکی از بچه‌هایم در جبهه به شهادت رسیده است. آن روزها محمدرضا و برادر بزرگش محمدحسن در جبهه بودند. معلم وقتی نگاهم کرد علت تغییر حالم را سؤال کرد. گفتم نمی‌دانم چرا حالم دگرگون شده است. بعد به سمت پنجره مسجد نگاه کردم. فهمیدم اتفاقی در راه است. احساس کردم قبل از اینکه کسی خبر شهادتش را به من بدهد خود محمدرضا، من را از موضوع با خبر کرده است. همان شب محمدرضا به خوابم آمد و گفت که من به تکلیف و وظیفه خودم عمل کردم. نکند به خاطر من مانع رفتن برادرانم به جبهه شوی. چراکه هر کس برای خودش وظیفه‌ای دارد و این طور بود که دوباره شهادتش به من الهام شد.

خبر شهادت را چه کسی به شما داد؟

آن روز در خانه بودم که یکی از بستگان شوهرم به خانه‌مان آمد. مادرش مدتی بیمار بود. آنها ساکن محله نوبنیاد بودند. از من خواست به خانه‌شان برویم و از مادرش عیادت کنیم. شوهرم هم مأمور حمل پول بانک بود و آن روز با خودروی حمل پول به خانه آمده بود. تلاش کردند من را به عیادت بیمار ببرند که گفتم این تلاش‌ها برای عیادت بیمار نیست. محمدرضا در جبهه شهید شده و این کارها برای دیدار با شهید است. خودش من را از شهادتش با خبر کرده است و این طور بود که خبر شهادت را به من اعلام کردند. آن جا بود که حالم دگرگون شد. با این حال از خداوند طلب صبر کردم و با عنایتی که خداوند به من داشت بر این مصیبت صبر کردم.

درباره آخرین روزی که محمدرضا به جبهه رفت بگویید؟

اول بهمن ۱۳۶۵ بود که خودم محمدرضا را بدرقه کردم. وقتی به پایگاه مالک اشتر رفتیم اتوبوس‌های زیادی برای اعزام رزمندگان به صف شده بودند. همه جا را صدای صلوات و دود اسپند پُر کرده بود و من هم مثل همه مادران فرزندم را برای رفتن به جبهه بدرقه کردم.

این چندمین اعزامش بود؟

دومین اعزامش بود. ۱۵ روز بعد خبر رسید که محمدرضا در جریان عملیات کربلای ۵ در شلمچه به شهادت رسیده است.

مادر شهید غدیری تصویر شهیدش را در گوشه خانه‌اش نصب کرده است

■ اشرف فصیحی دستجردی

سیدمحمدرضا غدیری، دانش‌آموزی ۱۷ ساله بود که از پشت نیمکت مدرسه خودش را به جبهه رساند و ۱۵ بهمن ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ با اصابت ترکش به شهادت رسید. آن طور که خودش گفته بود، رفت تا به تکلیفش در دفاع از امام، انقلاب و اسلام عمل کرده باشد. مادرش می‌گوید وقتی می‌خواست برگه رضایتنامه اعزام به جبهه را به امضای من و پدرش برساند، خودش مُهر پدرش را از روی ساعت دیواری برداشت و برگه را مُهر کرد. او رفت تا نامش را در شمار شهدای دفاع مقدس به ثبت برساند. گفت‌وگوی ما با معصومه حسنی مادر شهید سیدمحمدرضا غدیری را پیش‌رو دارید.

> محمدرضا در جریان عملیات کربلای ۵ در شلمچه به شهادت رسید. اولین اعزامش هم سه ماه قبل از آن بود. بعد از سه ماه، پنج روزی به مرخصی آمد. در آن چند روزی که مرخصی بود هم برای رفتن به جبهه بی‌تابی می‌کرد که سرانجام برای آخرین بار راهی جبهه شد و به شهادت رسید

اولین اعزامش هم سه ماه قبل از آن بود. بعد از سه ماه، پنج روزی به مرخصی آمد. در آن چند روزی که مرخصی بود هم برای رفتن به جبهه بی‌تابی می‌کرد که سرانجام برای آخرین بار راهی جبهه شد و به شهادت رسید.

چیزی از شهید به یادگار مانده است؟

وقتی محمدرضا به شهادت رسید عکس حضرت امام را که آغشته به خون بود در جیبش پیدا کردند. عکس حضرت امام از او به یادگار مانده است.

گفتید ۱۷ سالش بود، در آن سال‌ها مشغول درس خواندن بود؟

بله، دانش‌آموز بود و در مقطع راهنمایی درس می‌خواند.

چه شد که تصمیم به اعزام به جبهه گرفت؟

آن زمان همه به جبهه می‌رفتند و او هم شوق رفتن به جبهه داشت. برادر بزرگش هم در جبهه بود. می‌گفت شما برادر بزرگ‌ترم را بیشتر از من دوست دارید و به خاطر همین است که به من اجازه نمی‌دهید به جبهه بروم. به او گفتم شما دانش‌آموز هستی بهتر است درس بخوانی. وقتی برادرت از جبهه آمد بعد شما بروید. نمی‌شود که همه‌تان با هم بروید و شهید شوید. البته برادر بزرگ‌ترش هم یک سال از او بزرگ‌تر و ۱۸ ساله بود. گفت که درس را بعد از جنگ هم می‌شود خواند. الان انقلاب و کشور در خطر است. هر لحظه امکان دارد دشمن بعث حملاتش را بیشتر کند. برای همین باید از انقلاب و کشور دفاع کنیم. کسی قبول می‌کند که دشمن همه را قتل عام کند؟ گفتم که هیچ کس به این کار راضی نیست. با این حال کار خودش را کرد.

شما یا پدر مرحومش رضایتنامه‌اش را امضا کردید؟

خودش همه کارهایش را ردیف کرده بود. به پایگاه مالک اشتر رفته و ثبت نام کرده بود. یک روز وقتی وارد اتاق شدم دیدم از لب طاقچه به پایین پرید. چهارپایه‌ای زیر پایش گذاشته و بالای طاقچه رفته بود. گفتم آن بالا چکار می‌کردی؟ از اتاق بیرون دوید و به کوچه رفت. رفتم سرک کشیدم به کوچه. دیدم کاغذی به دست دارد و به دوستانش نشان می‌دهد. فهمیدم مهر پدرش را پای رضایتنامه زده است. پدرش مهرش را بالای ساعت دیواری می‌گذاشت. البته من همه‌جا از مسجد گرفته تا پایگاه‌ها دنبالش می‌رفتم. اصلاً ترس در وجودش نبود. پسری شجاع بود. انگار خدا شجاعت خاصی به او داده بود.

بیشتر وقتش را کجا صرف می‌کرد؟

همیشه در مسجد محل بود. دوستانش هم همین طور بودند و کمتر زمانی بود که به خانه بیاید. عشق خدمت به مسجد و پایگاه بسیج داشت و به دنبال همان عشق خودش هم رفت.

محمدرضا چه ویژگی‌داشت که در دیگران کمتر دیده‌اید؟

محمدرضا همه خصلت‌های بارز اخلاقی را داشت. شش پسر و دو دختر داشتم اما محمدرضا در همه خصلت‌هایش بارز و شاخص بود. احترام به والدین، احترام به دیگران و هر خصلت انسانی و اخلاقی که بشود در نظر گرفت به بهترین وجه در وجودش نهادینه شده بود.

> یک روز وقتی وارد اتاق شدم دیدم پسرم از لب طاقچه به پایین پرید. چهارپایه‌ای زیر پایش گذاشته بود و بالای طاقچه رفته بود. گفتم آن بالا چکار می‌کردی؟ از اتاق بیرون دوید و به کوچه رفت. رفتم سرک کشیدم به کوچه. دیدم کاغذی به دست دارد و به دوستانش نشان می‌دهد. فهمیدم مهر پدرش را پای رضایتنامه زده است. پدرش مهرش را بالای ساعت دیواری می‌گذاشت

دیدار جمعی از مردم با خانواده شهید سیدمحمدرضا غدیری

بخشی از وصیتنامه شهید

هر کربلایی حسینی دارد و حسین امروز ما هم امام خمینی است. با عرض سلام به رهبرم، ملتم و خانواده‌ام. می‌خواهم که مرا حلال کنید. خدا هرچه بخواهد همان می‌شود. زندگی واقعی در همین سنگرهاست. از همین نمازهایی است که در سنگرها برپا می‌شود. انسان‌های پاک و واقعی که مدت‌ها به دنبالشان بودم در اینجا هستند. خداوند لطف کرده و نور رحمتش را بر من حقیر تابانیده. نوری که در تاریکی حسرت یک شعله آتش را کشیدن. الحمدلله. راستی چه زیباست عشق بین انسان و خدا. دوستان و رفقا از شما می‌خواهم هرگز نگذارید خون شهیدان راه حق و حقیقت پایمال شود و از همه شما می‌خواهم که با قدم‌های مثبت به این انقلاب پربرکت اسلامی کمک کنید. ای امت دلیرپرور از شماها خواستارم که قدر این پیرجماران و بت‌شکن زمان را بدانید و همیشه در نمازهایتان طلب عمر زیاد برای ایشان بنمایید.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۶۹

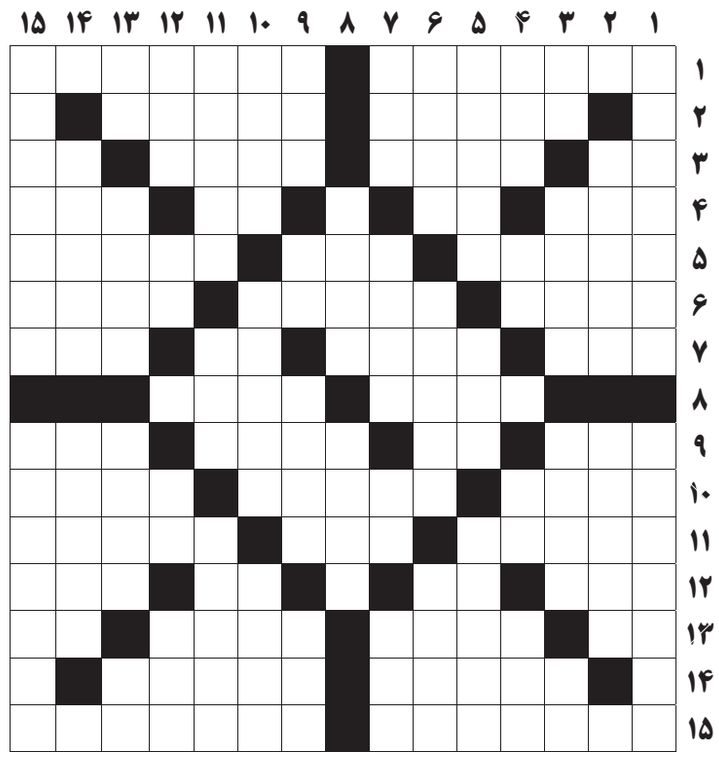

از راست به چپ

■۱- تنگه معروف میان دریای مرمره و سیاه - اولین شهر ایران که مغولان در آن حکومت برقرار کردند ■۲- سوره پنجم قرآن - شهر شیعه‌نشین نیجریه ■۳- مادر تازی - کلاغ - پول ارمنستان - تکرار حرفی ■۴- از درختان جنگل‌های شمال - بندگی - خاموش فرنگی - از جشن‌های ایرانیان باستان در ماه بهمن ■۵- یاقوت سرخ - از قدیم گفتهاند مال خدا صدا ندارد - پرستاری بیمار ■۶- فرمانده شهید لشکر ۵۵ ویژه شهدا - عامل اصلی باروری گیاهان‌اند - همیشه ■۷- اثر شاتوبریان - کار نسنجیده - لخت - گنج ■۸- شهری در استان کردستان - ایالت جدایی‌طلبان اسپانیا ■۹- ایمن - به دنیا آوردن - محله‌ای درغرب تهران - ستاره فوتبال دنیا ■۱۰- اتاقک چرخدار قطار - اسوه - یگانه ■۱۱- طمأنینه - از دعاهای معروف - از برادران یوسف نبی ■۱۲- کرکس - دریاچه استرالیا - راز مگوی بانوان - خطای نرمافزاری ■۱۳- خطکش مهندسی - قلعه بالای کوه - ورزش مرتاضان - یادداشت ■۱۴- اعمال عبادی حج - واحدی برای پرواز هواپیما ■۱۵- گدا - شاعر معروف قرن هفدهم فرانسه

از بالا به پایین

■۱- از شهرهای قدیمی ترکیه - چشم‌پوشی از خطا در ورزش ■۲- شهر آرامگاه شاه نعمتالله ولی - تیمی قدرتمند در فوتبال فرانسه ■۳- فرار حیوان - مهمترین آهنگ و سوز و ساز جنوب - دوست - کلاه الف ■۴- بسیار گرم - ابر غلیظ - رطوبت - اصل هر چیز ■۵- اولین کشور مسلمان که قرآن را چاپ کرد - شکاف - صدای افتادن چیزی در آب ■۶- پنبه‌زن - موجود زنده - موش خرما ■۷- زبانه آتش - آب طبیعی از کوه - حرف همراهی عرب - از شاهان خوارزمشاهیان ■۸- شیخ شهید در دوران مشروطه - خیال ■۹- پیش و جلو - آش - علامت تجاری - جناح لشکر ■۱۰- دستی که باید به سوی نیازمندان دراز شود - براده آهن - پایتخت فیجی ■۱۱- بدخویی - آزمون چهارجوابی - سولفور جیوه ■۱۲- مرد بی زن - عنصر شیمیایی - دریا - دستاویز ■۱۳- آش - ماهی‌فروش - دارای شش سطح مربع - پول ژاپن ■۱۴- شهری که سلمان والی آن بود - درجه‌داری در نظام ■۱۵- شهری دراستان خوزستان - بزرگترین رود چین

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۹	۵				
						۳	۷	۹
۸		۳	۶					
۲						۱		۷
	۶				۵			
	۵			۱	۷		۴	۸
۶		۲						
						۸	۹	
			۱	۳				

جدول کلمات متقاطع
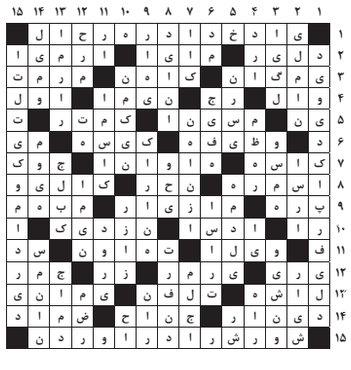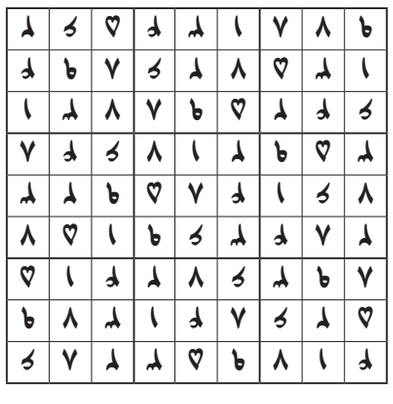
پاسخ جدول شماره ۶۹۶۸